

## مرکز ششم

مظهر الهی این مرکز حضرت عیسی می باشد. در رابطه با توضیح بیشتر، در باره مرکز ششم می خواهیم، شخصیت و کار الهی مسیح را بعنوان یک الگو بررسی کنیم. بطوریکه می گویند وی در سن سی سالگی مسئولیت و کار خطیر خود را پذیرفت و امر خداوند را به اجرا در آورد و در سی و سه سالگی مصلوب شد و جان سپرد. او انسانی بوده مثل من و شما، او با فقر زندگی کرد، مثل هر انسان درد و رنج این جهان را تحمل کرد. میلاد حضرت مسیح یک واقعه تاریخی عظیم است که همانند آن هنوز رخ نداده است و هرگز هم رخ نخواهد داد. مسیح در عرض سه سال تمامی روشهای هزار ساله را به اتمام رساند و یک شناخت جدید و درک بسیار بزرگی را به انسان آموخت. او توانست در عرض مدت کوتاهی، آگاهی بشر را دگرگون نماید، ایشان فرموده اند: که من راه هستم و هرکس بخواد به پدرم برسد باید از من بگذرد. مسیح با مصلوب شدنش به روی صلیب راهی بسیار بزرگ را به سوی خداوند باز کرد. ما در صلح درونی این عمل بزرگ و پیغام ازادی و بخشش بوسیله مسیح را جزء ای از خصوصیات مرکز ششم می شناسیم.

شیری ماتاجی می فرماید: بدون گذشت و ایثار حضرت مسیح، برای بشریت ممکن نبود، که به ارشاد و تحقق نفس برسد، او یکی از مشکل ترین مراکز ما را باز کرده است، بدین ترتیب او صاحب این مرکز (ششم) می باشد و بدون رخصت و اجازه او، هیچ کس نمی تواند به عالم بالاتر یعنی (سها سرارا) مرکز هفتم قدم بگذارد.

هر زمانی که خورشید حقیقت تلاش کرده که در آسمان درون انسانها بتابد، همزمان با آن سنتهای قدیم و آداب و رسوم دیرینه ما قدرت بیشتری گرفته و ما را از شناخت آن خورشید منور باز داشته است. ما به انتظار کشیدن و امید داشتن عادت کرده ایم، ما انتظار بیهوده می کشیم، زیرا که سنتهای ما نخواهند گذاشت تا ما به حقیقت پی ببریم. همانطوریکه قوم یهود هم گرفتار شریعتها و آداب و رسوم خود بودند این عادتها باعث آن شد که از شناخت همچون خورشید منوری مثل حضرت مسیح باز بمانند و به آنها اجازه و مجال شناخت مسیح را نداد. رسومات کهنه و گرد و غبار گرفته و تکرار آنها برای ما عادت شده است ما بوسیله آنها نا بینا و ناشنوا می شویم، دیگر قدرت ان را نداریم که ندای الهی را بشنویم، یا او را ببینیم. محبت و عشق او را هم درک نمی کنیم، همه انتظارهای ما به فاجعه بسیار غمناکی ختم شده است، بعد از فاجعه، تازه شاید او را بشناسیم، آنوقت تازه عشق او به آن صورتی که باید در دلمان جای گیرد نخواهد بود. تمامی فرمایشات، هدایت و عشق او، به قوانینی خشک و تکراری تبدیل میشوند، از فردای آن فاجعه، زور گوئیهای مجریان و خادمان این ادیان شروع میشود. زیرا که آنها نه چشم دارند که ببینند نه گوش دارند که بشنوند، نه قلب دارند که عشق را احساس نمایند، آنها چاره ای جز این ندارند که اعمال و رسومات و رفتار تکراری خودشان را تکرار نمایند. این برخورد ها و اعمال کور کورانه همه را از آن راه الهی، سیر و منتفر کرده است. مردم می ترسند عادات دیرینه خویش را کنار بگذارند. اگر چه پایه های ساختمان کهنه و قدیمی تفکرات و آداب و رسوم و شریعت آنها لرزان شده و این ساختمان پوسیده در حال ویران شدن است، با وجود اینکه هیچ اطمینان و امیدی ندارند که در زیر همچون ساختمانی بتوان ادامه زندگی بدهند، ولی نمی توانند از آنها دل بکنند. بخاطر همین یهودیان نتوانستند حضرت مسیح را قبول نمایند. زیرا که آنها می ترسیدند، از عادت دیرینه خویش دست بکشند، همه ما می دانیم این واقعه، دو هزار سال پیش اتفاق افتاده است. همه ما انجیل، تورات، قرآن و شاید هم بعضی ها کتاب ماهباراتا را خوانده ایم، میدانیم که همچون رویداد بزرگی ممکن است، ولی هرگز حاضر نیستیم یک واقعه جدید را قبول نمائیم. اگر آنرا هم از نظر کنجکاوی و یا اجبار خانواده قبول کنیم، باز سعی میکنیم که بنای جدید را با آجرهای ساختمان قدیمی بسازیم. فقط شکل و رنگ نو به ان اضافه می کنیم.

حضرت موسی که منجی یهودیان بود، او را هم در عصر خودش نتوانستند بشناسند و درکش نمایند. حضرت عیسی هم بعنوان یک یهودی، یهودیان آزارش دادند، و عاقبت مصلوبش کردند. بودا راهم هندوها نتوانست درک کنند. حضرت محمد را که یک عرب بود هم، اعراب بدوی نتوانستند درکش کنند. شما خیال میکنید واقعا امام زمان که سالیان سال ما انتظار ظهورش را می کشیم، او را خواهیم شناخت؟! بدون اینکه در ما رویداد و انقلابی رخ نداده باشد، هرگز چنین اتفاقی بدون پاکسازی و آمادگی روحی و جسمی اتفاق نخواهد افتاد. حضرت یحیی آمد که زمینه را برای آمدن حضرت مسیح آماده کند. با وجود اینکه همه مردم طبق قول تورات منتظر مسیح بودند ولی نتوانستند او را بشناسند و عشق و محبت او را درک کنند، در عرض سه سال در صد انقراض و نابودی عشق او بر آمدند. با اینهمه معجزاتی که مسیح کرد، باز هم سنت قدیم و عادت دیرینه اجداد و نیاکانشان اجازه نداد که از آنها بهره مند شوند و باور کنند که او کیست. مسیح حتی حاضر نبود

در زمان مصلوب شدنش روی صلیب، زیر بار وحشیانه ترین شکنجه، کینه ای از مردم به دلش راه بدهد، زیرا که او کینه را نمی شناخت، درچنین قلبی که صد در صد از عشق خدا پر شده است، محال است که کینه بتواند در آن رخنه کند. به همین دلیل است که او تمامی درد ها را تحمل کرد و در آخرین دقایق بروی صلیب نگاهی به مردم کرد و فرمود: پدر، آنها را ببخش، آنها نمیدانند چه کار میکنند. آری تنها، توسط این نوع بخشش ما خواهیم توانست از افکار خویش آزاد شویم. امروز بخشش و گذشت هم یکی از بازی ها و درگیریهای افکار ما شده است. شما در عصبانیت و خشم به همسایه خودتان توهین می کنید و بعد از اینکه آتش خشم شما خاموش شد، به خودتان می آید به خود می گوئید، عجب کار بدی انجام دادم و در صد آن بر می آید که از همسایه خویش عذر خواهی نمائید. این به خاطر پشیمانی شما نیست بلکه بقول معروف میخواهید به این وسیله توپ را به زمین حریف بیاندازید و حالا که اوطرح انتقام از شما را کشیده است، از او عذر خواهی می نمائید. حالا آن همسایه است که در مقابل حمله افکارش قرار گرفته است، اگر او عذر شما را قبول کرده و یا رد بکند بازنده است، در عوض خودپسندی و غرور شما شاد و برنده می شود. حالا او بایستی تصمیم بگیرد که آیا از شما انتقام بگیرد یا نه، در این صورت شما مظلوم میشوید و او ظالم، با اینچنین بازیها شما نخواهید توانست وارد ملکوت خداوند شوید، آنهم راهی که مسیح به خاطر آن چه عذاب و شکنجه ای را تحمل کرد و راه ورود به ملکوت خداوند را باز کرد و مجوز عبور از آن در دست مسیح است. مرکز ششم تنها مرکزی است، که هر سه کانال از آنجا عبور می کنند و در آنجا به همدیگر متصل و مخلوط شده و راه تنگ و غیر قابل عبوری را درست می نمایند، که غرور و خودپسندی، قیود، فروتنی تظاهری، تواضع و صالح بودن دروغین و عوام فریبی آنرا باز نمی کند، تا ما بتوانیم از آن عبور نمائیم. شاه کلید آن فقط یکی است! شما بایستی یاد بگیرید از صمیم قلب همه را ببخشید. بطوریکه در زمان دریافت تحقق نفس دیده اید که دست راستان را روی پیشانی خود می گذارید و طلب بخشش برای خود و دیگران می کنید و همچنین باید خودتان را ببخشید. چرا؟ زیرا که تمامی افکار شما از گذشته سرچشمه می گیرند، یا طرحهای هستند که به توسط این افکار طرح شده اند. شما اگر در آینده یا گذشته باشید نمی توانید کسی را ببخشید، شما بایستی به زمان حال برگردید، شما بایستی اول خودتان را ببخشید، البته ما نمی خواهیم که شما را به یک دین یا آئین یا روش جدیدی راهنمایی کنیم، بلکه منظور رسیدن بیک آگاهی جدیدی است که ان نقابهای الوان مارا کنار زده و چهره واقعی ما را برملاء خواهد کرد.

تا زمانی که ما به زمان حال برگشته ایم هنوز در گذشته و آینده سیر می نمائیم و امکان همچون بخششی واقعاً وجود ندارد، زیرا بخشش فقط در زمان حال امکان پذیر است افکار و پریشانی و احساس ندامت ما، مثل دو طرف یک سکه می باشد، اول این و بعدا آن، اگر شما توانستید افکار خودتان را کنار بگذارید دیگر نیازی به پشیمانی نیست، زیرا که آن در هر صورت اتفاق خواهد افتاد. شما با بخشیدن افکار خویش موفق شدید که به غرور خویش غلبه کنید. اکنون زمان آن رسیده است که از دست قیود و شروط رهائی پیدا نمائیم. بعد از بخشیدن نوبت آن میرسد که، شما از خالق خویش طلب بخشش نمائید، به همین جهت است که شما بلافاصله دستان را از پیشانی خویش بر میدارید و در پشت سر خودتان قرار میدهید، این عمل بدین معنی می باشد که ای خالق من، اگر دانسته یا ندانسته گناهی انجام داده ام (در مقابل شما) که در شأن و مقام شما نبوده، مرا عفو بفرمائید. در چنین زمانی امکان دارد که شما از خودپسندی خارج شده و قیود و شروط شما برای چند ثانیه ای ساکت شده باشد. حالا وقت آن رسیده است که شما قدم به بالا بگذارید، یعنی قدم به سرزمین پاک و مطهر ساهاسرا را مرکز هفتم بگذارید. اگر چه این گشت و گذار چند ثانیه ای یا چند صدم ثانیه بیشتر طول نمی کشد، ولی شما خواهید دید که در زندگی شما اثر بسیار بزرگی را خواهد گذاشت. از فردا شما نبایستی گفتار این سایت یا صلح درونی را مانند وظیفه دینی یا امری اجباری یا معجزه ای برای خودتان درست نمائید. از فردا شما کاری را انجام خواهید داد، که قلبتان به شما گواهی میدهد. شما حتما داستان معرف موسی و شبان را شنیده اید، و قتی که حضرت موسی طریقه نیایش شبان را شنید، از او ایراد گرفت و به وی گفت که این نوع پرستش خدا بت پرستی بیش نمی باشد. خداوند از عمل و گفتار او خشمگین شد و به وی وحی نازل کرد. چرا؟ برای اینکه خداوند نمی خواهد ما از همه چیز، وظیفه و قانون و شریعتی برای خودمان درست نمائیم، بعدا هم وکلا و مجریانی هم پیدا بشوند که آنرا موبه مو به میل و نظر خود به اجرا در آورند و به ما یاد بدهند و یا از ما ایراد بگیرند، یا اینکه اجبارا به شما بگویند باید در صلح درونی حتما این کار را انجام بدهید، یا چه باید بکنید، و چکار نکنید. راه و روش صلح درونی به هیچ وجه اینگونه نیست و هیچگونه اجبار و زوری در آن وجود ندارد. اگر مطالب همین سایت را شما فهمیده باشید، برای شما کافی است. امروز شما، با دیروز که برای اولین بار این سایت را مطالعه کردید، فرق دارید ولی هنوز این تغییرات قابل لمس نیستند. از فردا شما جهان را به چشم دیگری خواهید دید و از برکت ارشاد کندالینی، بصیرت و بینائی و آگاهی شما

بسیار رشد خواهد کرد و شما همه چیز را بدون آرایش و با پاکی می بینید، مغز شما هم مغز دیروزی نیست، زیرا که او برای چند ثانیه ای با روح و با خدای لایزال ملاقات کرده است و نمی توانید مثل سابق باشید. آن جرعه کوچک، زندگی شما را دگرگون ساخته است. قلب شما از محبت او پُر شده، شما شروع کرده اید ماورای پرده اسرار را ببینید و پشت آن را تماشا نمائید. هر چیزی که ما می بینیم نیاز به ایمان آوردن به آن نیست، ما آنرا خواهیم شناخت. زمانیکه مغز ما روشن و باز شد، به طرف او راهنمایی می شود، قلب ما بسوی او باز خواهد شد. چشم ما بطرف او دوخته خواهد شد و ندای او را خواهیم شنید که می گوید، من از این فرزندم رضایت کامل دارم، او عزیزترین موجود روی زمین است. شما کاری برای رسیدن به این مقام انجام نخواهید داد، زیرا که همه چیز برایمان به خودی خود انجام خواهد گرفت. فقط مدیتیشن ( خود درونی ) کنید و لذت ببرید.

در جمع بندی کوتاه باید گفت که مرکز ششم، مرکز آگاهی و دید جدید است و برای باز شدن این مرکز باید از تعصبات مذهبی و شریعت های ساخت انسانها دوری کرد. باید پذیرفت که این خداست که راه رسیدن به او را توسط عزیزی مثل مسیح به ما نشان داده است، ولی هنوز که هنوز بشر سرگرم تعصبات قومی و مذهبی خویش می باشد، تعصباتی که به ان پایبند نیستیم. بلکه کورکورانه از چیزی که نمی دانیم و درك نمی کنیم از ان دفاع میکنیم. و اینگونه افکار و اعمال هیچ وقت به ما اجازه نمی دهد که در جستجوی آگاهی جدیدی برای پیوستن به خدا باشیم. تا زمانی که همه چیز را نفی میکنیم، از این مرکز عبور نخواهیم کرد.